

انتقادات لئو اشتراوس بر ترقی خواهی

امیر محبیان*

چکیده: لئو اشتراوس فیلسوف آلمانی تبار آمریکایی در نقد خویش بر مدرنیته بر تعلیم و تربیت لیبرالی نیز انتقاداتی جدی وارد می‌آورد.

اشتراوس از آن رو که برآن است جامعه لیبرالی محصول تعلیم و تربیت لیبرالی است لذا نفی نخبگان و اندیشه‌های بزرگ و تبدیل شدن به دموکراسی توده‌ای را ناشی از اشکالات این نوع از تعلیم و تربیت می‌داند. او دو نوع تعلیم و تربیت لیبرالی را از هم تفکیک می‌کند؛ نخست تعلیم و تربیت اصیل لیبرالی که از منظر او قابل‌اعتنا و مفید است و دیگری جامعه مبتنی بر تعلیم و تربیت لیبرالی از نوع ترقی خواهی؛ که جامعه‌ای متوسط است؛ جامعه‌ای که بنا بر تعبیر اشتراوس، گوشش به صداهای کوتاه و یا اساساً سکوت عادت کرده است و طاقت شنیدن صداهای بلند را ندارد و حتی در برابر آن ناشنواست و یا به تعبیر دیگر، چشمان آنان به نورهایی ضعیف عادت کرده و طاقت انوار مشعشع را ندارد.

واژه های کلیدی: لئو اشتراوس؛ جان دیویی، ترقی خواهی؛ فلسفه سیاسی؛ تعلیم و تربیت لیبرالی

* دانش آموخته دکتری فلسفه محض دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران

تاریخ دریافت مقاله : ۸۸/۱/۲۱ تاریخ پذیرش مقاله : ۸۸/۳/۱۱

لئو اشتراوس به عنوان یک فیلسوف سیاسی تأثیری قابل توجه بر اندیشه سیاسی دوران معاصر به ویژه در ایالات متحده آمریکا داشته است. (Zuckert, 2006.p.9)

نقدهای اشتراوس بر تجددگرایی (مدرنیته) و تأکید بر این که در ذات مدرنیته یوچ گرایی نهفته است، عملاً او را به منتقد جدی لیبرالیسم تبدیل کرد. مهم ترین واکنش های فلسفی او به تعلیم و تربیت لیبرالیستی که از سوی ترقی خواهان بالخصوص جان دیویی به عنوان روش پرورش شهروندان و ایجاد جامعه مطلوب به عمل آمد؛ در سخنانی بود که توسط او تحت عنوان "تعلیم و تربیت لیبرالی چیست؟"^۱ ابتدا به سال ۱۹۵۹ ارائه شد، سپس در ترکیب با سخنان دیگری که تحت عنوان "تعلیم و تربیت لیبرال و و مسئولیت"^۲ که به سال ۱۹۶۰ ایراد شده بود، تحت عنوان "تعلیم و تربیت لیبرال و دموکراسی توده ای"^۳ در مجموعه "تحصیلات عالی و دموکراسی مدرن: بحران اندک و بسیار"^۴ در صفحات ۷۳ تا ۹۶ به سال ۱۹۶۷ مجدداً نشر یافت و نهایتاً در سال ۱۹۷۵ در مجموعه ای تحت نام فلسفه سیاسی: شش مقاله لئو اشتراوس منتشر شد. نقد اشتراوس بر تعلیم و تربیت لیبرال نه فقط بر نتایج آن بلکه بر مبانی فلسفی آن هم بازگشت می کند.

جامعه ای که توسط تعلیم و تربیت لیبرالی پرورده می شود از منظر اشتراوس؛ جامعه ای متوسط است که خود او نوشتار خود در این باب می نویسد:

گوشش به صداهای کوتاه و یا اساساً سکوت عادت کرده است و طاقت شنیدن صداهای بلند را ندارد و حتی در برابر آن ناشنواست و یا به تعبیر دیگر او، چشم آنان به نورهایی ضعیف عادت کرده و طاقت انوار مشعشع را ندارد.

اشاره اشتراوس روشن است و تمثیل او به اندیشه ها و فیلسوفان بزرگی بر می گردد که جامعه لیبرالی به گمان او تحمل آنان را ندارد.

¹ What Is Liberal Education?

² Liberal Education and Responsibility

³ Liberal Education and Mass Democracy

⁴ Higher Education and Modern Democracy: The Crisis of the Few and Many

زندگینامه لئو اشتراوس

زندگی اشتراوس از دو جهت در فهم دیدگاههای وی تاثیر دارد. نخست از آن رو که در زندگی پرفراز و نشیبش به سان یک یهودی هم جامعه اروپایی را مشاهده کرد که در اوج مدرنیته در مسیر حاکمیت رایش سوم قرار گرفت و هم آمریکایی را که در پس افول اروپا سربرمی آورد. از سوی دیگر زندگی تحصیلی اشتراوس مبنای قوی فلسفی اشتراوس را نمایان می سازد. از این رو زندگی او را به اجمال ذکر می نمایم.

لئو اشتراوس در کرشهاین^۵ (نزدیک ماریبورگ^۶) اسن از هوگو اشتراوس^۷ و جنی اشتراوس^۸ فرزند دیوید که به ظاهر خانواده‌ای یهودی ارتدوکس بودند، در ۲۰ سپتامبر ۱۸۹۹ متولد شد خانواده اشتراوس هر چند یهودی ارتدوکس محسوب می شدند ولی آلن بلوم^۹ بر آن است که خانواده او چندان پایبند قیودات و اعمال دینی نبودند. (Luders, 1989.p.5)

اشتراوس دانش‌آموز دبیرستان پیش دانشگاهی فلیپینیوم^{۱۰} وابسته به دانشگاه ماریبورگ بود. او تحصیلات عالی‌اش را درون نظام دانشگاهی آلمان به‌طور خاص در دانشگاه ماریبورگ؛ فرایبورگ و هامبورگ گذراند در آنجا به تحصیل فلسفه؛ علوم طبیعی و ریاضیات پرداخت؛ جایی که از هایدگر و هوسرل نیز درس آموخت. دکترایش را نیز در سال ۱۹۲۱ زیر نظر ارنست کاسیرر^{۱۱} گرفت.

به سال ۱۹۳۴ به انگلستان رفت جایی که در سال ۱۹۳۵ منصبی را در دانشگاه کمبریج پذیرفت. وی به سال ۱۹۳۷ او علوم سیاسی را در مدرسه نوین تحقیقات اجتماعی کنفرانس داد. در سال ۱۹۴۴ او شهروند ایالات متحده شد و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۸ اشتراوس تحت عنوان عضو دانشکده و مخصوصاً به‌عنوان استاد فلسفه سیاسی خدمت کرد. او تا به هنگام مرگش به سال ۱۹۷۳ به تدریس پرداخت.

⁵ Kirchhain

⁶ Marburg

⁷ Hugo Strauss

⁸ Jennie Strauss

⁹ دیوید آلن بلوم *Allan David Bloom* (۱۹۹۲-۱۹۳۰) استاد و نویسنده و فیلسوف سیاسی آمریکایی از هواداران سنت فلسفی غربی، آثاری از فیلسوف بزرگی چون افلاطون و روسو را ترجمه کرد ولی شهرت او بیشتر به‌خاطر نقد تحصیلات عالی در آمریکا است و آنچه که او افول تعلیم و تربیت لیبرالی می‌داند.

¹⁰ Gymnasium Philippinum

¹¹ ارنست کاسیرر Ernst Cassirer (۱۸۷۴-۱۹۴۵) فیلسوف آلمانی و مورخ از اعضای برجسته مکتب نو به‌شمار می‌رود.

اشتراوس با تأمل و عمدتاً پاره‌ای مسائل بحث‌انگیز را که آن را می‌توان «معضلات مدرنیته» نامیده، مطرح کرد که هرچند این مباحث به صورت گسترده‌ای در حلقه‌های اروپایی بیش از جنگ جهانی اول مورد بحث قرار گرفته بود ولی برای آمریکایی‌های آن دوران تقریباً ناشناخته بود.

اشتراوس و ترقی‌خواهی دیویی

پیش از اشتراوس، مهم‌ترین جریان اندیشه سیاسی آمریکا در قرن بیستم مکتب «پروگرسیویسم» یا «ترقی‌خواهی» جان دیوی^{۱۲} بود. ترقی‌خواهی در ایالات متحده به طور گسترده‌ای بر پایه نهضت اصلاح‌طلبی شکل گرفت که در اوایل قرن بیستم میلادی به اوج خود رسیده بود. این نهضت ذاتاً به مثابه نهضت طبقات متوسط و اصلاح‌طلبانه در نظر گرفته شده است. (The Columbia Encyclopedia, 2001-2005)

اساساً باور بر این است که این نهضت در پاسخ تغییرات گسترده محصول دوران نوسازی (مدرنیزاسیون) نظیر رشد شرکت‌های بزرگ و خطوط راه‌آهن و نیز هراس از فساد در سیاست ایالات متحده پدید آمد. در قرن ۲۱ نهضت ترقی‌خواهی به مفاهیمی چون هواداران از محیط‌زیست^{۱۳} و عدالت اجتماعی عجين شده است.

(The Columbia Encyclopedia, 2001-2005)

مورخان در مورد عصر ترقی‌خواهی اختلاف نظر دارند ولی عموماً عصر ترقی‌خواهی^{۱۴} را از ۱۸۹۰ تا جنگ جهانی اول یا دوران رکود بزرگ^{۱۵} می‌دانند. (Santis, 2000.p.158)

بسیاری از اصول مهم نهضت ترقی‌خواهی بر نیاز به کارآمدی در همه حوزه‌های اجتماعی تمرکز کرده است عنصر اساسی و قدرتمند هم پالایشی برای از میان بردن فساد و زباله‌ها بود. (Santis, 2000p.158)

در مقابل این دیدگاه که پیشرفت علم، به‌ویژه علوم اجتماعی مدرن، منجر به پیروزی آزادی و دموکراسی می‌شود، اشتراوس زنگ خطر را به صدا درآورد.

¹² John Dewey

¹³ Environmentalism

¹⁴ Progressive Era

¹⁵ Great Depression

اشتراوس برعکس استدلال کرد که یویایی فلسفه مدرن و علوم اجتماعی جدا از ارزش‌ها، به جانب آزادی و بهترشدن حرکت نمی‌کند بلکه به‌سویی حرکت می‌کند که او آن را نیهیلیسم (پوچ‌گرایی) تشخیص داد. در حکایت معکوس اشتراوس از انحطاط، پایه‌های حکومت، مطابق قانون‌اساسی (آمریکا) آن‌گونه که تنظیم‌کنندگان آمریکایی آن می‌فهمیدند، به تدریج توسط ظهور تاریخ‌گرایی مدل آلمانی فرسوده و تضعیف می‌شود، آن‌گونه تاریخ‌گرایی که بر پایه آن، همه استانداردهای عدالت و حق مبتنی بر زمان و مکانشان نسبی هستند.

نیل رابرتسون^{۱۶} در نوشته خود تحت عنوان لئو اشتراوس و اندیشه سیاسی مدرن اولیه نوشته است:

شاید آسان‌ترین راه برای توصیف موقعیت اشتراوس؛ دفاع از ساختارهای لازم برای باورهای سیاسی و اخلاقی بر ضد گرایش‌های تعدیل یافته در کارهای مدرنیته باشد. اشتراوس هم مثل نیچه و هایدگر، غرب را در چنگال یک بحران عمیق گرفتار می‌بیند وی به‌گونه‌ای پیرو عقیده آنهاست و در این راستا بیان می‌کند که این بحران خودش امکان یک رهایی از مدرنیته را به‌وجود می‌آورد. این رهایی که همان بازگشت به مبدأ و اصول مدرنیته است و عاری از منابع آن؛ حقیقی فرامدرنیته را نشان می‌دهد که عامل فراموشی و نادیده گرفته آن همان مدرنیته است. (Robertson, 1998.p.212)

اما گفته شده که هشدار اشتراوس در برابر مکتب پروگرسویسم یا ترقی‌خواهی در ایالات متحده شکل گرفت در این نوشتار قصد آن داریم که مبانی ترقی‌خواهی دیویی و اساس تعلیم و تربیت لیبرالی را که مورد نقد جدی اشتراوس است؛ اجمالاً مورد بررسی قرار دهیم و دریابیم که چه گرایشی در اندیشه‌ای دیویی و تعلیمات لیبرالی باعث واکنش فلسفی و هشدار اشتراوس شده است.

معمولاً همان‌گونه که اشتراوس نیز چنین کرده است جان دیویی را درون جریانی فکری - سیاسی در ایالات متحده شناسایی می‌کنند که اصطلاحاً پروگرسویسم (ترقی‌خواهی) نامیده می‌شود. اما ترقی‌خواهی چیست؟ زیرا این جریان به مثابه یک نهضت در کشورهای مختلف غربی از آن برداشت‌های متفاوتی شده است. عبارتی پروگرسویسم یا ترقی‌خواهی اصطلاحی است که در کشورهای مختلف و نیز حوزه‌های مختلف علم، معانی متفاوتی دارد.

¹⁶ Neil Robertson

ترقی خواهی در حوزه تعلیم و تعلم

متفکران اولیه نهضت ترقی خواهی از قبیل جان دیویی و لستر وارد^{۱۷} نظام آموزشی کلی و جامعی از تعلیم و تربیت را در رأس دستور کار نهضت ترقی خواهی قرار دادند، استدلال آنها این بود که چنانچه دموکراسی بخواهد موفق گردد. رهبران و توده مردم تحت نظام دموکراتیک به تعلیم خوب نیاز دارند. (Ravitch, 2000.p.464)

نهضت تعلیم و تربیت ترقی خواهانه به مثابه واکنش در برابر آن جریانی که محدودسازی و صورت‌گرایی آموزش و پرورش سنتی بود، شکل گرفت. آنان بر این باور بودند که تعلیم و تربیت سنتی صرفاً بر روی رشد ذهنی و فکری متمرکز کرده است. در مقابل این دیدگاه، ترقی خواهی در قرن ۱۸ و ۱۹ در پی آن بود دامنه تعلیم و تربیت را گسترده کرده و رشد عاطفی و جسمی را نیز در برگیرد. (Guide, 2012.p.2)

سیستم تعلیم و تعلم مبتنی بر ترقی خواهی بر پایه این اعتقاد شکل گرفته شده است که انسان‌ها موجوداتی اجتماعی هستند که در بهترین حالت آن‌گاه خوب آموزش خواهند یافت که در زندگی واقعی با دیگر مردمان پیاموزند. ترقی خواهان مدعی آن بوده و هستند که بر بهترین تئوری‌های علمی ممکن در حوزه آموزش اتکاء دارند.

جان دیویی در سال ۱۸۹۷ خلاصه‌ای از تئوری خود را پیرامون تعلیم و تربیت در نشریه مدرسه^{۱۸} منتشر ساخت. دیدگاه‌های نظری وی در باب تعلیم و تربیت به پنج طرح کلی تقسیم می‌شود.

- تعلیم و تربیت

- مدرسه چیست

- موضوع تعلیم و تربیت

- طبیعت روش

- مدرسه و ترقی جامعه (Dewey, My Pedagogical creed, 1897.p.7)

¹⁷ Lester Ward

¹⁸ School Journal

فرآیندی که جان دیوی به عنوان مدل آموزش مطرح کرده است به شرح ذیل است:

۱- نخست از مسئله آگاه شو

۲- مسئله را تعریف کن

۳- فرضیه‌ای را برای حل مسئله ارائه کن

۴- نتایج فرضیات را از طریق تجربیات پیشین ارزیابی کن

۵- ممکن‌ترین راه‌حل را آزمایش کن.

برپایه این مدل آموزشی است که شعار ترقی خواهان در حوزه تعلیم و تعلم «در عمل یاد بگیر»^{۱۹} است. نگاهی به متد آموزشی که ترقی خواهان برپا کرده‌اند و چهره برجسته آنان نیز دیویی است، حاکی از آن است که این متد محل نقد اشتراوس نیست تا او را آن‌چنان برانگیزاند که فلسفه خویش را در تعارض با آنان شکل دهد. پس اکنون باید پرسید که محل مناقشه دقیقاً کجاست؟

جان دیویی و ترقی خواهی

جان دیویی (۱۸۵۹-۱۹۵۲) فیلسوف، روان‌شناس و مصلح تعلیم و تربیت بود که اندیشه‌هایش تأثیرات فراوانی بر ایالات متحده و پاره‌ای از کشورهای دیگر نهاده است.

دیویی به همراه چارلز ساندرز پیرس^{۲۰} و ویلیام جیمز^{۲۱} در زمره مؤسسان مکتب فلسفی پراگماتیسم^{۲۲} به‌شمار می‌روند

دیویی درعین حال از مؤسسان روان‌شناسی کارکردی و از نمایندگان برجسته نهضت ترقی خواهی در تعلیم و تربیت ایالات متحده در طی نیمه نخست قرن بیستم به‌شمار می‌رود. (Violas, 2008, p. 121)

¹⁹ "Learn by Doing"

²⁰ "Charles Sanders Peirce"

²¹ William James

²² Pragmatism

علی‌رغم این‌که دیویی به‌خاطر آثارش در علم تعلیم و تربیت شهره است لکن وی حلقه وسیعی از نگاشته‌ها در موضوعاتی از قبیل طبیعت و تجربه، هنر و تجربه، منطق و جستارو دموکراسی و اخلاق دارد. در دفاع خویش از دموکراسی، دیویی دو عنصر اساسی را شناسایی کرده است. مدارس و جامعه مدنی که این‌ها از منظر او نقاطی کلیدی به‌شمار می‌روند که باید تحت توجه ضروری و بازسازی قرار گیرد تا هوش تجربی و تکثر^{۲۳} را تشویق نماید.

در تبیین نقطه اختلاف دیویی با اشتراوس بی‌گمان می‌توان در حوزه نگاه وی، به تعلیم و تعلم پرداخت. به‌نظر می‌رسد که فلسفه سیاسی دیویی که سازوکار تعلیم و تعلم او در جهت خلق جامعه‌ای در راستای جامعه ایده‌آل اوست همان نقطه‌ای باشد که اشتراوس آن را بر نتابیده و آن را انحرافی در برداشت در مورد جامعه مطلوب می‌داند.

پراگماتیسم یا هر نام دیگری که چون ابزار انگاری^{۲۴} یا مکتب اهل تجربه^{۲۵} یا فونکوسیونالیست (کارکرد گرا)^{۲۶} یا حتی ناتورالیست^{۲۷} بر فلسفه دیویی نهاده‌اند؛ محلی برای تجلی نگرش دیویی به جامعه ایده‌آل است.

کوبین دکر در کتاب «جنگ ستارگان و فلسفه» در تبیین دیدگاه‌ها و اختلاف‌نظرهای جان دیویی و لئو اشتراوس می‌نویسد:

لئو اشتراوس و جان دیویی دو فیلسوف سیاسی معاصر هستند که هر دو به مسائل و حوزه‌هایی چون دموکراسی و لیبرال دموکراسی مدرن توجه داشته‌اند اما این دو، اصطلاح لیبرال را در معانی کاملاً متفاوتی از همدیگر ادراک کرده‌اند. (Decker, 2005.p275)

اشتراوس بر این باور است که متفکران سیاسی پیشین خاصه افلاطون و ارسطو، پرسش‌های جاودانه ای را پیرامون حیات خوب و دولت عادلانه بیان کرده‌اند که هنوز هم فیلسوفان سیاسی دوران ما باید نسبت به آن دغدغه نشان دهند. اما به گمان وی سیاست مدرن از مسیر درست برون رفته است، نشانه‌های آن نیز فرهنگ

²³ Plurality

²⁴ Instrumentalis

²⁵ eXperimentalist

²⁶ Functionalist

²⁷ Naturalist

توده‌ای متوسط، دموکراسی انبوه خلق و نسبیت‌گرایی اخلاقی است که برپایه آن هیچ نظریه اخلاقی بر دیگری ترجیح ندارد.

وی تأکید می‌کند:

درست است که این مفاهیم از خصائل فرهنگ مدرن است ولی اشتراوس توجه ما را به ایده‌آل‌هایی جلب می‌کند که احیاء‌کننده فیلسوف شاه جمهوری افلاطون و اخلاق نیکوماخوسی ارسطوست. (Decker, 2005.p274)

هر دو اینان دیده‌بانان و رهبران ذاتی علاوه بر فضیلت و حکمتند.

اشتراوس بر این بارو است که جستجوی اینان برای حقیقت غایی و مطلق در حیات سیاسی همان‌گونه که در سایر حوزه‌ها در پی آن بودند؛ نادیده انگاشته شده است.

از این‌رو؛ برداشت و معنایی که اشتراوس از «لیبرال» می‌طلبد تلاش برای بازیافت آن چیزی است که در قلب اندیشه سیاسی ارسطویی و افلاطونی قرار دارد: آن معنای مهم، بیانگر شوق و درونی ما بجانب تعالی بشر به‌عنوان موجودی است که غایت همه تلاش‌های ماست.

دگر به نقل سخنی از اشتراوس می‌پردازد مبنی بر این‌که:

انسان لیبرال در بالاترین سطح به ذهن و فضیلت آن ارج می‌گذارد و از این واقعیت به نیکی آگاهست که بشر در بهترین حالت دارای اختیار است و تابع اقتدار دیگری نیست

(Strauss, 1968, P.28)

دگر سپس تأکید دارد که اندیشه اشتراوس، دموکراسی را چونان اریستوکراسی فراگیری در نظر می‌گیرد که در آن همگان آزادند که هدف و جایگاه شایسته خود را جامعه بیابند؛ اما خود جامعه نیز به‌وسیله بصیرتی شکل یافته که رهبران حکیم ما دارای آن هستند، بصیرت نسبت به آن چیزی که ذاتی، کاملاً واقعی یا عالی‌ترین در طبیعت بشری است. (Decker, 2005.P.275)

از نظر دگر، جان دیویی که در زمان خود ملقب به فیلسوف آمریکا بود؛ در این نکته کلیدی که دموکراسی ایده‌آل، نوعی از اریستوکراسی فراگیر است؛ با اشتراوس هم عقیده بود. اما آنچه که برای دیویی مهم بود آن

است که کدام بخش از اریستوکراسی لیبرال به معنای باور به این نکته است که هر انسانی به عنوان فرد برای منظوری خاص بهترین باشد و از این رو بیشترین تطبیق را با قاعده و قانون و هدایت در این مورد خاص داشته باشد. (Dewey, 1983, P. 297)

دیوی در عین حال بر این نکته تأکید کرده است که ما باید صرفاً دموکراسی را به مثابه طریقی که در آن افراد مجرب سیاسی راه خود را به سوی قدرت می یابند، لحاظ کنیم، به عبارتی از نظر دیویی دموکراسی امری فراتر از نوعی سیستم سیاسی تلقی می شود که درگیر رأی دادن و حاکمیت اکثریت است. دموکراسی از دیدگاه او راهی است برای زیست و برای آن که در پی کسب نهایت آزادی برای افراد به معنای برابری فرصت ها؛ از این رو از معنای سیاست فراتر رفته و به استمرار برای رشد به عنوان افراد و نیز بیان فردیت شان می انجامد.

دموکراسی در این حالت از دیدگاه دیویی، نبردی است که مستلزم تعهد ما به نقد مداوم و بازنگری در تعلیم و تربیت، سیاست برای تدارک فرصت ها برای افراد است اما این گونه تعهدات ممکن است به مداخله در اعتقادات سنتی و ارزش ها بی انجامد و چالش هایی را موجب شود. دیویی معتقد است این امر در هر حال بهترین طریق برای نیل به تعالی^{۲۸} برای کلیت شهروندان جامعه دموکراتیک است.

نقطه اختلاف اشتراوس با دیویی در همین جا آغاز می شود؛ دیدگاه دیویی در مورد تعالی از آن رو با دیدگاه اشتراوس همخوانی ندارد که مبتنی بر پذیرش حکمت رهبران فاضل و بزرگ نیست حتی برعکس بر این اعتقاد پای می فشارد که دموکراسی «ایمان به ظرفیت هوشی انسانی عادی برای پاسخگویی با عقل سلیم به بازی وقایع و ایده ها است که توسط ضمانت های مؤثر برای پژوهش آزاد، اجتماعی آزاد و ارتباطات آزاد تأمین شده است. (Dewey, 1988, P.227)

به عبارت دقیق تر، انتقاد اشتراوس از آنجایی بر دیویی و ترقی خواهی وارد می شود که آنان در پی، پی افکندن جامعه ای می باشند که نه بر اندیشه های بزرگ بلکه بر اندیشه انسان های عادی استوار است.

بنابراین، تربیتی که برای پروردن انسان‌های چنین جامعه‌ای در پیش گرفته شده یا توصیه می‌گردد نمی‌تواند مورد تأیید اشتراوس قرار گیرد. از همین‌رو، اشتراوس با زبانی کنایه‌آمیز در مورد «تعلیم و تربیت لیبرال» این‌گونه می‌گوید:

شما خواهان تعلیم و تربیت لیبرالی شده‌اید. به شما به‌خاطر موفقیتتان تبریک می‌گویم حتی اگر سزاوار آن باشم شما را به‌خاطر این‌کار ارجمندتان می‌ستایم. اما این‌کار به‌دلیل وظیفه‌ای که متعهد شده‌ام نادرست خواهد بود اگر بر این تبریک خویش هشدار را نیفزایم (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975. p1)

اکنون پرسش این است که برای فهم هشدار اشتراوس باید از کجا آغاز نماییم؟

استیون، ب، اسمیت^{۲۹} در کتاب خویش در پاسخ به پرسش چرا اشتراوس؟ چرا حالا؟ می‌نویسد:

تنها راه برای شناخت و درک تفکر سیاسی لئو اشتراوس مطالعه نوشته‌های اوست که بدون تردید عاقلانه‌ترین راه به‌نظر می‌رسد و قاعده عقل سلیم است. این مباحثه سؤالی معقول و منطقی را مطرح می‌سازد که: «اشتراوس در صدد چه بود؟» و یا اگر دقیق‌تر بررسی کنیم، «منظور و فریافت اشتراوس چه بود؟» (Smith S. B., 2006.P.10)

لذا ارزیابی دیدگاه اشتراوس با تکیه بر متون اصلی نگاشته شده اشتراوس می‌تواند تا حدودی روشنی بخش دیدگاه‌های او باشد.

اشتراوس و نقد دیدگاه ترقی‌خواهی در حوزه تعلیم و تربیت

اشتراوس در نوشتار "تعلیم و تربیت لیبرالی چیست؟" می‌نویسد: تعلیم و تربیت لیبرالی، تعلیم و تربیتی در بستر فرهنگ یا بجانب فرهنگ است. محصول غایی تعلیم و تربیت لیبرالی، موجودی انسانی و پرورده شده است. «فرهنگ»^{۳۰} بدو (در زبان‌های لاتین) به‌معنای کشت و پروردن است. پرورش خاک و محصولاتش، نگهداری از خاک، بهبود خاک در تطابق با طبیعتش. فرهنگ از لحاظ اشتقاق کلمه‌ای و امروزه اساساً پرورش ذهن، نگهداری و بهبود قوای ذهن در تطابق با طبیعت ذهن است. لذا درست از آن جهت که خاک به پرورش

²⁹ Steven B. Smith

³⁰ Cultura

دهندگان خاک نیازمند است ذهن نیز به معلمان محتاج است. اما معلمان را نمی‌توان به راحتی کشاورزان یافت.

(Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p311)

اشتراوس آن‌گاه در ادامه توصیف خویش از ضرورت نیاز به معلمان بزرگ به اندیشه‌های بزرگ و بلکه بزرگ‌ترین اندیشه‌ها که پرورش ذهن بشری را برعهده دارند؛ سخن می‌گوید و سپس نقد خویش بر تربیت لیبرالی را صراحتاً بیان می‌دارد.

براساس باور او تعلیم و تربیت لیبرالی شامل مطالعه کتاب‌های بزرگی است که از بزرگ‌ترین اندیشه‌های بشری به‌جا مانده است؛ مطالعه‌ای که در آن دانش‌آموزان سال بالاتر دانش‌آموزان سال پایین منجمله مبتدیان را کمک می‌کنند. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.P311-312)

انتقاد مهم‌تری که اشتراوس بر تعلیم و تربیت و اساساً تفکر دیویی و ترقی‌خواهی دارد بر بستر فرهنگی تعلیم و تربیت است. وی در نوشتار «تعلیم و تربیت لیبرالی و دموکراسی توده‌ای»^{۳۱} به مشکل دیگری توجه می‌دهد و می‌نویسد:

«تعلیم و تربیت لیبرالی، تعلیم و تربیتی در فرهنگ است. پرسش من این است. درچه فرهنگی؟ فرهنگ به معنای سنت غربی. با این حال فرهنگ غربی تنها یکی از فرهنگ‌ها در میان فرهنگ‌های دیگر است. با منحصراً سازی خود به فرهنگ غربی آیا تعلیم و تربیت لیبرالی را به نوعی کوتاه‌نظری^{۳۲} محکوم نکرده‌ایم؟ و آیا این کوتاه‌نظری در تعارض با لیبرالیسم، خیرخواهی^{۳۳} و بی‌تعصبی^{۳۴} تعلیم و تربیت لیبرالی نیست؟» (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.P312)

اشتراوس بر این باور است که بهتر است با طرح این پرسش که تعلیم و تربیت لیبرال در این‌جا و اکنون چه معنا می‌دهد؟ صفحه‌ای جدید بگشاییم.

اشتراوس این صفحه جدید را در نوشتار «تعلیم و تربیت لیبرالی و دموکراسی توده‌ای» ذیل مقاله تعلیم و تربیت لیبرالی چیست؛ توضیح می‌دهد.

³¹ Mass Democracy

³² Parochialism

³³ Generosity

³⁴ Open- mindedness

از نگاه اشتراوس، تعلیم و تربیت لیبرال، تعلیم و تربیتی مبتنی بر سواد از نوعی خاص است: نوعی از تعلیم و تربیت در کلمات و از طریق کلمات است. او این مطلب را آنچنان برای شهروند غربی روشن می‌داند که لزومی نمی‌داند در مورد معنای سواد خواندن و نوشتن توضیح دهد. زیرا هر رأی‌دهنده‌ای می‌داند که دموکراسی مدرن برمبنای سواد می‌ماند یا سقوط می‌کند برای همین بر این باور است که برای درک این نیاز باید عمیقاً در مورد دموکراسی مدرن بیندیشیم. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.P313)

اشتراوس در تحلیل خود به پرسش دموکراسی مدرن چیست؟ پاسخ می‌دهد. وی در تعریف انواع برداشت‌هایی که از دموکراسی می‌شود؛ تأکید می‌کند که از نظر بعضی از متفکران، دموکراسی رژیمی است که برحسب فضیلت^{۳۵} ظهور می‌یابد و یا از میان می‌رود؛ یا گفته می‌شود که دموکراسی رژیمی است که همه یا بیشترشان اهل فضیلت هستند و از آنجایی که فضیلت به نظر می‌رسد که قرین حکمت باشد؛ پس دموکراسی رژیمی است که همه یا بیشتر بالغین آن اهل فضل یا حکیم هستند یا جامعه‌ای است که همه یا بیشتر بالغین قوه خرد خود را به مراتب عالی توسعه داده‌اند یا جامعه‌ای عقلانی است (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.P313)

بنابراین دموکراسی در یک کلام اریستوکراسی است که در سطح یک اریستوکراسی همگانی^{۳۶} مرزهایش گسترده شده است. پیش از ظهور دموکراسی مدرن احساس تردید وجود داشت که آیا دموکراسی که بدین‌گونه فهمیده می‌شد ممکن است.

اشتراوس با ذکر این تمایل دموکراسی مدرن که مبدل به اریستوکراسی همگانی شود؛ معتقد است دموکراسی مدرن تمایل داشته که حاکمیت توده‌ها را ممکن سازد؛ اگر این‌طور نشده به دلیل این واقعیت نیست که توده‌ها نمی‌توانسته‌اند حکومت کنند بلکه از این جهت بوده که توسط نخبگان بر آنان حکومت می‌شده است؛ یعنی توسط گروهی از انسان‌هایی که به هر دلیلی در صدر قرار داشته‌اند؛ یا این شانس و موقعیت را داشته‌اند که به صدر راه یابند. یکی از فضایی که برای کارکردن بدون اشکال دموکراسی لازم است تا آنجا که به توده‌ها مربوط است، بحث بی‌علاقگی در دادن رأی است یعنی فقدان روح جمعی، شهروندانی که جز صفحات ورزشی

³⁵ Virtue

³⁶ Universal aristocracy

یا بخش‌های فکاهی را نمی‌خوانند فقط نمک زمین نیستند (اشاره به خطابه حضرت عیسی علیه‌السلام بر کوه) بلکه نمک دموکراسی مدرن هم هستند. پس دموکراسی به‌واقع حکمرانی توده‌ها نیست بلکه حکمرانی فرهنگ توده‌ای است. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.P314)

نقطه اختلاف ترقی‌خواهان و اشتراوس در همین نقطه است؛ فرهنگ توده‌ای که از منظر ترقی‌خواهی مثبت تلقی می‌شود از نگاه اشتراوس امری مثبت نیست؛ از منظر اشتراوس فرهنگ توده‌ای^{۳۷} فرهنگی است که می‌تواند توسط میانه‌حال‌ترین ظرفیت‌ها بدون هرگونه تلاش اخلاقی و عقلی و یا پایین‌ترین هزینه مالی به‌دست آید. اما فرهنگ توده‌ای و دقیقاً یک فرهنگ توده‌ای محتاج تولید مستمر آن چیزی است که ایده‌های نو خوانده می‌شود؛ ایده‌های نویی که برخاسته از اندیشه‌های خلاق است. اما دموکراسی حتی اگر فقط به مثابه پوسته سختی که از فرهنگ توده‌ای نرم درون خود حفاظت می‌کند؛ در نظر گرفته شود در درازمدت محتاج خصوصیتی است، خصوصیتی نظیر علاقه؛ توجه و گستردگی و ژرفا. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.P314)

اشتراوس با تعریف خود از تعلیم و تربیت لیبرالی نشان می‌دهد که تعریف او از آنچه که تعلیم و تربیت اصیل لیبرالی می‌نامد با تعریف ترقی‌خواهی فاصله بسیار دارد. زیرا آنچه اشتراوس از تعلیم و تربیت لیبرال می‌فهمد به مثابه پادزهری در قبال فرهنگ توده‌ای، اثرات فرسایشی فرهنگ توده‌ای و پادزهری در قبال تمایل ذاتی آن برای تولید صرف متخصصانی فاقد روحیه یا بصیرت و لذت‌جویانی فاقد قلب است. تعلیم و تربیت لیبرالی از نگاه اشتراوس نردبانی است که ما می‌کوشیم با آن از سطح دموکراسی توده‌ای به آن‌گونه دموکراسی که در اصل معنا می‌داده بالا رویم. تعلیم و تربیت لیبرالی کوششی ضروری برای یافتن اریستوکراسی درون جامعه دموکراسی توده‌ای است. تعلیم و تربیت لیبرالی به آحاد دموکراسی توده‌ای که هنوز گوشه‌ای برای شنیدن دارند عظمت بشری را یادآوری می‌کند؛ نقطه اختلاف ترقی‌خواهان و اشتراوس فقط به تفاوت منظر این دو نگرش باز نمی‌گردد بلکه حتی ارزش‌های مورد نظر این دو دیدگاه نیز گاه در تقابل جدی قرار دارند.

از همین‌روست که اشتراوس بر این باور است که باید به‌معنای تعلیم و تربیت لیبرالی بازگشت. برای آغاز باید بدانیم که «لیبرال» معنایی سیاسی داشته است چنانچه هم‌اکنون نیز چنین است: اما معنای سیاسی اصیل آن تقریباً

³⁷ Mass Culture

در تضاد با معنای کنونی آن است. در اصل فرد لیبرال «آزاده» کسی بود که آن گونه رفتار می‌کرد که مردی آزاد باشد تا از یک برده تمیز داده شود. پس لیبرالیت به بردگی ارجاع داشت و آن را مفروض می‌گرفت.

در حالی که در مقابل، برده، انسانی است که برای انسانی دیگر زندگی می‌کند یعنی اربابش: به عبارتی او زندگی برای خودش ندارد؛ وقتی هم برای خودش ندارد. ارباب در مقابل همه وقتش از آن خودش است یعنی برای پی‌گیری علایق خود شدن؛ سیاست و فلسفه، اما انسان‌های آزاد بسیار زیاد دیگری هم هستند که چون وقت کمی برای خویش دارند چونان بردگانند؛ زیرا آنان ناگزیرند که برای زندگی خویش کار کنند و نیز ناچارند استراحت کنند تا فردا دوباره به کار پردازند این آزادمردان فاقد فراغت، فقرا هستند، اکثریت شهروندان. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p323)

اشتراوس در این جا مفهوم نجیب‌زاده یا جنتلمن^{۳۸} را به کار می‌گیرد و تعریف خود را گسترش می‌دهد.

به نظر اشتراوس تنها آزادمردان واقعی که می‌توانند آن گونه زندگی کنند که آزادمرد شوند. تن آسایانند، نجیب‌زادگانی که باید دارای ثروت باشند لکن ثروتی از نوعی خاص: نوعی از ثروت که مدیریت آن قطع نظر از اکتسابش، وقتی از او را نگیرد و از طریق فرمانبران تعلیم دیده خوب به دست آید. این نجیب‌زاده می‌تواند یک نجیب‌زاده زمیندار باشد؛ نجیب‌زاده تاجریا کارفرمای اقتصادی هنوز اگر بخشی از وقتش را در روستا بگذارند به اندازه کافی برای این که خودش شود فرصت ندارد. لذا او باید در شهر مستقر شود. طریق زندگی او اگر نخواهد حکومت کنند، تحت اختیار همشهریان غیرنجیب‌زاده‌اش خواهد بود. اگر نجیب‌زادگان، حاکمان بلامنازع شهرشان نباشند و یا اگر رژیم شهرشان اریستوکراتیک نباشد، زندگی این نجیب‌زادگان از امنیت هم برخوردار نخواهد بود. بنابراین شخص به واسطه تعلیم و تربیت و خصوصاً در این جا به واسطه تعلیم و تربیت لیبرالی نجیب‌زاده می‌شود. این واقعیت به پرسش از عدالت در جامعه‌ای می‌انجامد که در بهترین حالت تحت حکمرانی نجیب‌زادگان حاکمی است که برحسب حقانیت خویش حکم می‌رانند. حکومت عادلانه حکومتی است که برحسب مصلحت کلیت جامعه و نه فقط بخشی از آن حکم می‌راند. بنابراین نجیب‌زاده تعهد دارد؛ به همگان نشان دهد که حکمرانی‌شان در کل برای هر کسی که در شهر است، بهترین است. اما عدالت حکم می‌کند که با انسان‌های برابر، برابره رفتار شود پس این دیدگاه که نجیب‌زاده ذاتاً برتر از عوام است، دیدگاه خوبی نخواهد

³⁸ Gentleman

بود. به واقع نجیب‌زاده برحسب تعلیم و تربیت و پرورشش بر عوام برتری دارد. اما بخش زیادی از اکثریت مردم ذاتاً قابلیت چنین پرورشی را دارند تنها حادثه تولد تصمیم می‌گیرد که یک فرد به نجیب‌زاده تبدیل شود یا به رعیت؛ از اینرو اریستوکراسی ناعادلانه است. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p.324)

با ناعادلانه دانستن اریستوکراسی، اشتراوس چونان سقراط از منظر نجیب‌زادگان به پاسخگویی نیز می‌پردازد و این‌گونه از دید او نجیب‌زادگان پاسخ می‌دهند: شهر در کلیتش آن‌چنان فقیر است که افراد نمی‌توانند فرزندشان را چنان پرورند که نجیب‌زاده شود.

اشتراوس شق دیگری را نیز ملحوظ می‌دارد و آن این‌که نجیب‌زادگان ممکن است بدون اتکاء به حق ذاتی و با اتکاء به انتخابات مردمی حکمرانی کنند. ولی معتقد است این ترتیب ممکن است به دلایل ذیل رضایت‌بخش به نظر نرسد.

نخست آن‌که معنای دقیق این امر این خواهد بود که نجیب‌زاده باید جوابگوی مردم عادی باشد. یعنی عالی پاسخگوی دانی است و این خلاف طبیعت به نظر می‌رسد اما ولو اگر یک نفر (با مسامحه می‌گوییم) از حکمرانی نجیب‌زاده خوشنود باشد، اصلی که بیان داشتیم ضرورتاً به نفی دموکراسی می‌انجامد. قطع نظر از جزئیات، دموکراسی رژیمی است که اکثریت اشخاص بالغ آزاد در شهر در آن حکم می‌رانند اما فقط اقلیتی از آنان تعلیم یافته‌اند. بنابراین اصل دموکراسی، فضیلت نیست بلکه آزادی به مثابه حق زیستن هر شهروند آن‌گونه که می‌خواهد؛ اصل است پس دموکراسی مردود است زیرا حکمرانی تعلیم نیافتگان است. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p.326)

به‌طور خلاصه او معتقد است، تعلیم و تربیت لیبرال در معنای اصیل خود نه فقط مشوق مسئولیت مدنی^{۳۹} است بلکه حتی خواهان تمرین و اجرای مسئولیت مدنی است. نجیب‌زادگان در تطابق با ذات خویش می‌توانند جامعه را با حداقل ابهام و بیشترین طریق چالش‌ناپذیری یعنی از طریق حکمرانی در برابر منظر عام در مسیر هدایت قرار دهند.

³⁹ Civic Responsibility

آن‌گاه با تبیین جایگاه نجیب‌زاده، اشتراوس به نقش فلسفه و فیلسوف در مقایسه با نجیب‌زاده می‌پردازد و بر این بارو است که برای نجیب‌زاده‌شدن نیاز به فلسفه و سیاست داریم، فلسفه را می‌توان با مسامحه یا دقیق فهمید. اگر سطحی بفهمیم مشابه آن چیزی می‌شود که به آن علایق روشنفکرانه گفته می‌شود. اگر دقیق فهمیده شود به معنای جستجوی حقیقت پیرامون موضوعات وزین یا جستجوی حقیقت درباره کل یا جستجوی علم کلی است.

وقتی که سیاست را با فلسفه‌ای که دقیقاً آداراک شده مقایسه می‌کنیم در می‌یابیم که درگاه فلسفه بسی بالاتر از سیاست است. سیاست پی‌گیری غایات معین است سیاست نجیب جستجوی نجیبانه غایات نجیب است. تمایز مسؤلانه و واضح مابین غایات که نجیبانه هستند و غایاتی که این چنین نیستند به طریقی پیشاپیش فرض شده که بر دوش سیاست است. این امر طبعاً جایگاه سیاست را ارتقاء می‌بخشد. زیرا هر چیزی که به واسطه عمل بشری به وجود می‌آید و هر چیزی که قایل به فساد یا گمراهی است؛ پیشاپیش به‌عنوان اموری تغییرناپذیر و فاسدناشدنی مفروض گرفته شده است. مثلاً نظم طبیعی روح بشری یا نگاهی که با آن میان اعمال درست و نادرست تمایز قائل می‌شویم.

تعلیم و تربیت لیبرالی از نگاه اشتراوس از منظر فلسفی معنای متفاوتی دارد؛ چنانچه نجیب‌زاده نیز با فیلسوف تفاوت دارد. اشتراوس تأکید دارد که از منظر فلسفه، تعلیم و تربیت لیبرالی معنای جدیدی می‌یابد، تعلیم و تربیت لیبرالی به‌ویژه تعلیم و تربیت در حوزه علوم انسانی لیبرالی، آمادگی برای فلسفه خواهد بود. نجیب‌زاده از جهت نجیب‌زاده بودن امانتاً پاره‌ای از امور وزین را که برای فلسفه موضوعی برای تحقیق و پرسش است؛ می‌پذیرد از این‌رو فضیلت نجیب‌زاده بودن کاملاً مشابه فضیلت فیلسوف بودن نیست. نشانه این اختلاف هم این‌جاست که در حالی که نجیب‌زاده برای انجام وظیفه خاص خود محتاج ثروتمند بودن است فیلسوف می‌تواند فقیر باشد. سقراط در فقر کامل می‌زیست. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p328)

با توجه به این‌که فلسفه بیش از آن‌که مالکیت حقیقت باشد جستجوی حقیقت است، تعلیم و تربیت فیلسوف تا زمانی که او می‌زید؛ پایان نخواهد یافت. این عالی‌ترین شکل آموزش بزرگسالان است. در این حالت مشکلی پدید می‌آید و آن این است که نجیب‌زادگان بر فیلسوفان حکمرانی خواهند کرد یعنی توسط کسانی که از آنان

پایین تر هستند برآنان حکومت خواهد شد. ممکن است مسئله را با گفتن این نکته حل کنند که فیلسوف مؤلفه و جزء اصلی شهر نیست. به بیان دیگر؛ تنها معلمانی که مؤلفه اصلی مدینه به شمار می‌روند کشیشان (علمای دین) هستند لذا غایت و هدف نجیب‌زاده مشابه هدف فیلسوف نیست.

(Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p328)

فیلسوف صرفاً می‌تواند در عرض شهر زندگی کند. همان‌گونه که افلاطون در جمهوری مطرح کرد؛ فقط در مدینه‌ای که فیلسوف بر آن حکم می‌راند و در آن آموزش تعلیمات فلسفی خود را برای مدینه دارند؛ این درست است که فیلسوف مجبور شود که در فعالیت‌های فلسفی درگیر شود؛ در همه شهرهای دیگر یعنی همه شهرهای موجود، فیلسوف، دینی برای قرار دادن عالی‌ترین موهبت بشری در اختیار شهر ندارد لذا اجباری برای در خدمت شهر بودن ندارد. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p329)

در تبیین دیدگاه فیلسوفان کلاسیک اشتراوس تأکید دارد که فیلسوفان کلاسیک در مورد احتمال تحقق اریستوکراسی اصیل هیچ‌گونه تردیدی ندارند. آنها رژیم را می‌طلبند که در آن نجیب‌زادگان به‌منظور اهداف عملی قدرت را با مردم به‌گونه‌ای تقسیم می‌کنند که مردم گردانندگان حکومت و شوارها را از میان نجیب‌زادگان بر می‌گزینند و در پایان دوره خدمتشان از آنان بازخواست خواهند کرد.

(Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975p.330)

برای آن‌که مبدا دچار بدفهمی شویم؛ اشتراوس بلافاصله بر اهمیت تفاوت میان دکترین مدرن و ریشه‌های کلاسیک آن تأکید می‌نماید؛ او با ذکر شاخصه‌های دکترین مدرن معتقد است که دکترین مدرن از برابری طبیعی همه انسان‌ها می‌آغازد؛ لذا بدین حکم می‌انجامد که حاکمیت از آن مردم است با این حال حاکمیت را به‌گونه‌ای ادراک می‌کند که حق طبیعی هر کس را تضمین نماید و این نتیجه را از جداسازی میان حاکمیت و حکومت و از این درخواست که قوای اصلی حکومتی باید منفک باشند؛ به‌دست می‌آورد.

(Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p330)

بنابراین توسعه‌یافته‌ترین دکترین به این رسیده است که هر فرد یک رأی دارد، رأی‌دادن باید مخفی باشد و حق رأی‌دادن برحسب فقر، مذهب یا نژاد از افراد گرفته نمی‌شد. اقدامات حکومت باید بر روی بازرسی عمومی تا

بالاترین درجه ممکن گشاده باشد. زیرا حکومت فقط نماینده مردم است. مسئولیت مردم و رأی‌دهندگان بدیهی‌ترین مسئله محوری جمهوری خواهی مدرن است.

(Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p331)

اشتراوس آن‌گاه به نقد اساسی خود به مفهوم حکومت در معنای مدرن آن می‌پردازد و نظر صریح خود را بیان می‌کند که حکومت به مثابه برخاسته از تمدنی مدرن رو به سوی میان‌پایگی جمعی^{۴۰} دارد. و این تمایل به واسطه همه فروکاستن‌ها و فرابردن‌های حق رأی افزوده شده و نتیجه آن قرار گرفتن بیش از پیش قدرت اصلی در دستان طبقاتی است که زیر سطح عالی تعلیم و تربیت یافته‌اند.

آن‌گاه با ذکر این‌که در پرتو مفهوم اصلی جمهوری خواهی مدرن، گرفتاری کنونی ما معلول اضمحلال تعلیم و تربیت دینی است؛ تأکید دارد که منظور از اضمحلال تعلیم و تربیت دینی فراتر از این واقعیت است که بخش زیادی از مردم اصلاً تعلیم و تربیت دینی دریافت نمی‌کنند؛ اگر چه فعلاً اندیشیدن فراتر از این را ضروری نمی‌داند ولی می‌پرسد که آیا تعلیم و تربیت مذهبی می‌تواند به قدرت پیشین خودش بازگردد. آیا نگرانی ما پیرامون تعلیم و تربیت لیبرال و انتظار ما از چنین تعلیم و تربیت لیبرالی ناشی از خلاء پدیدآمده به وسیله اضمحلال تعلیم و تربیت مذهبی نیست؟ آیا تعلیم و تربیت لیبرالی قصد دارد وظیفه‌ای را که پیش از این توسط تعلیم و تربیت مذهبی به انجام می‌رسید به انجام رساند؟ آیا تعلیم و تربیت لیبرالی می‌تواند چنین کارکردی را عرضه کند؟ (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p336)

آن‌گاه در برابر این پرسش که پس تعلیم و تربیت اخلاقی چه می‌شود؟ پاسخ می‌دهد که شناسایی هدف نجیب‌زادگان با هدف غیرنجیب‌زادگان به معنای فهم فضیلت است از آن‌رو که راهی به سوی درک ابزاری از فضیلت را پیش پا می‌گذارد. سپس اشتراوس تعریف مفاهیم و ارزش‌ها را در این مدل را ارائه می‌کند: صداقت چیزی جز بهترین خط‌مشی نیست؛ سیاستی که به زندگی به صرفه یا راحتی و صیانت از خویش بی‌انجامد. فضیلت معنای محدودی را می‌پذیرد که در نهایت به محاق فراموشی خواهد افتاد. دیگر نیازی به تغییر حقیقی از علائق پیش اخلاقی (اگر نه غیراخلاقی) به متعلقات دنیوی به علقه به خوب بودن روح نخواهد بود. بلکه فقط

⁴⁰ Collective mediocrity

انتقال محاسبه‌گرانه‌ای از نفع‌طلبی شخصی به ایثارگری برای دیگران خواهد بود و حتی این هم ضروری نخواهد بود. این‌گونه به نظر می‌رسد که درستی نهادها و کارهایشان مهم‌تر از شکل‌گیری شخصیت در تعلیم و تربیت لیبرالی در نظر گرفته شده است. (Strauss, What Is Liberal Education?, 1967.p339)

سپس اشتراوس با تبیین مفهوم فیلسوف - دانشمند که عنوانی تفکیک نشده مربوط به دوران پیش از مدرن است به آسیب‌شناسی نقش آن می‌پردازد و با نقد این‌که در چنین شرایطی اساساً فیلسوف - دانشمند تحت اختیار مؤسسه پیشرو دانسته شده است؛ لذا فاقد هرگونه قدرتی است و ناچار است که از طریق شهرباران حاکم کار کند. به این نتیجه می‌رسد که پس کنترل در اختیار شهرباران است البته اگر شهربار منورالفکری باشد. اما با پیشرفت روشنگری به قیومیت شهرباران هم دیگر نیازی نیست. قدرت باید تحت اختیار مردم قرار گیرد. هرچند درست است که مردم همواره گوش به فیلسوف - دانشمندان نمی‌سپارند. لیکن صرف‌نظر از این حقیقت که شهرباران هم‌چنین می‌کردند جامعه روز به روز بیشتر مجبور می‌شود که اگر خواهان بقاست؛ به فیلسوف - دانشمندان گوش‌فرا دهد. هنوز یک عقب‌ماندگی میان روشنگری که از بالا می‌آید و راهی که مردم آزادی‌شان را مورد استفاده قرار می‌دهند: وجود دارد. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p340)

اشتراوس با ذکر این‌که تاکنون من از فیلسوف - دانشمند^{۴۱} سخن به میان آوردم. بدین معنا که مدعی شده‌ام مفهوم اصلی، مفهوم قرن هفدهمی، هنوز نیروی خودش را برای کار داشته است؛ توضیح می‌دهد که در این اثنا فلسفه و علم از هم جدا شده‌اند. فیلسوف نیازی به آن ندارد که دانشمند باشد و دانشمند هم نیازی ندارد که فیلسوف باشد. فقط عنوان پی. اچ. دی از گذشته‌ها باقی مانده است. پس از این جدایی قوای ذهنی، علم تفوق خود را به دست آورده است: علم تنها منبع قدرت دوران ماست که از به رسمیت شناخته‌شدن همگانی لذت می‌برد. این علم هیچ ربط ذاتی با حکمت ندارد. فقط از باب تصادف خواهد بود که دانشمندی حتی یک دانشمند بزرگ از لحاظ سیاسی یا خصوصی حکیم باشد. به جای تنش ثمربخش و شرافت‌آفرین میان تعلیم و تربیت دینی و لیبرالی، اکنون ما شاهد تنش میان روح و خصلت دموکراسی با روح و خصلت ویژه تکنوکراسی هستیم. (Strauss, What Is Liberal Education?, 1967.pp341-342)

⁴¹ Philosopher- Scientist

نقد اشتراوس بر این برداشت که امکان معرفت به ارزش‌ها وجود ندارد همان نقد به نسبیت ارزش‌ها است که برخاسته از نسبی‌گری مدرنیته دانسته می‌شود؛ این نقد به حوزه تعلیم و تربیت لیبرالی هم تسری می‌یابد و او تصریح می‌کند که طی هفتاد سال گذشته - به هنگام نگارش کتاب اشتراوس - به‌طور روزافزونی این عقیده که امکان معرفت عقلانی و علمی به ارزش‌ها وجود ندارد؛ مورد پذیرش قرار گرفته است؛ معنای این عقیده این است که عقل و علم از نسبت به کشف تمایز میان خیر و شر ناتوانند.

(Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p342)

هرچند اشتراوس می‌پذیرد که در این‌جا باید سنت‌های قدیمی‌تر را که خوشبختانه هنوز بعضی از توان‌های پیشین خود را حفظ کرده‌اند؛ نادیده‌انگاریم (زیرا با گذشت زمان روز به روز از قدرت آن سنت‌ها کاسته می‌شود) برای همین منتقدانه تأکید می‌کند که اگر نگاهی به آنچه که خاص عصر ماست یا خصلت عصر ماست بی‌اندازیم به‌سختی چیزی فراتر از تأثیر و تاثر ذوق عام در بالاترین درجه را می‌یابیم. اگر درست‌تر بگوییم تأثیری فاقد اصول. در این‌جاست که ما پرسش پیرامون تعلیم و تربیت لیبرالی و دموکراسی توده‌ای را مطرح می‌کنیم. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.pp342-343)

ارزش نهادن ویژه به تخصص‌گرایی در جامعه لیبرالی که متکی به آموزه‌های تعلیم و تربیت لیبرالی است از نظر اشتراوس به نوعی کم عمقی و حاکمیت تکنسین‌ها خواهد انجامید و حتی بر این باور است که هر پیشرفتی در عرصه علم به افزایش تخصص‌گرایی منجر می‌شود با این نتیجه که احترام افراد منوط به متخصص بودن اوست. لذا تعلیم و تربیت علمی در معرض این خطر است که ارزش‌هایش را در قبال گستردگی و عمق‌بخشیدن به موجودیت بشر از دست بدهد. تنها علم همگانی بر این پایه ممکن خواهد بود - منطق یا روش‌شناسی - خودش به موضوع کار و در خدمت تکنسین‌ها تبدیل شود.

بنابراین، راه علاج برای این تخصص‌گرایی در قالب نوعی جدید از یونیورسالیسم (عمومیت) جستجو شده است؛ عمومیتی که به توسعه افق‌های زمانی و فضایی ما احاله داده می‌شود.

(Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p343)

اشتراوس با طرح نقدهایش بر تعلیم و تربیت لیبرالی در پاسخ به این پرسش که پیش‌بینی‌ها برای تعلیم و تربیت لیبرالی در دل دموکراسی توده‌ای چیست؟ یا برای این که فرد تعلیم یافته به نحو لیبرالی به گونه‌ای که دوباره به قدرتی در دموکراسی تبدیل شود؛ چیست؟ پاسخ می‌دهد که ما نباید انتظار داشته باشیم که تعلیم و تربیت لیبرالی بتواند به تعلیم و تربیتی عمومی تبدیل شود. این تعلیم و تربیت همواره وظیفه و امتیازی خاص خواهد بود؛ در عین حال نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که تعلیم و تربیت لیبرالی به قدرتی سیاسی بر حسب ادعای خودش تبدیل شود زیرا از تعلیم و تربیت لیبرالی نمی‌توان انتظار داشت که به همان نحو به ادراک مسئولیت اجتماعی از سوی همه آن کسانی که از آن سود می‌برند، بی‌انجامد یا سود برندگان از لحاظ سیاسی با آن توافق داشته باشند.

اشتراوس برای اثبات مدعای خود با ذکر نمونه‌هایی چون کارل مارکس که او را پدر کمونیسم و فریدریش نیچه که وی را ناپدری فاشیسم می‌نامد معتقد است اینان در آن سطحی از تربیت لیبرالی بودند که ما حتی نمی‌توانیم در خیال آرزومند آن باشیم. (Strauss, Political Philosophy: Six Essays, 1975.p344)

جمع‌بندی:

اشتراوس در مسیر انتقاداتی که بر تعلیم و تربیت لیبرالی با قرائت ترقی‌خواهان به‌ویژه دیویی به این نظریه پایانی می‌رسد که تعلیم و تربیت توصیه شده از سوی آنها جامعه را از راه درست هدایت توسط نخبگان برگزیده خاصه فیلسوفان به‌دور می‌دارد و هر گامی در این مسیر، گامی در طریق دوری از راه درست است و علی‌رغم این که جامعه لیبرالی به‌ویژه آمریکایی در معرض خطر دشمنان است؛ ولی او تأکید می‌کند که باید بفهمیم که باید امید ببریم. این البته فارغ از خطرهایی که جامعه لیبرالی را از منظر اشتراوس از سوی دشمنان وحشی، خشن، تنگ‌نظر و مکار، تهدید می‌کند. اشتراوس تأکید می‌کند: هر آنچه ما را دفن می‌کند آنان را نیز مدفون خواهد ساخت. در اندیشه این راه‌حل‌هایی که می‌تواند ما را در اضطراب افکند، ما می‌توانیم در آرامش باشیم اما نباید مسکن‌ها را معالجه‌انگاریم. از اینرو، تعلیم و تربیت لیبرالی بالغین به دلیل معیوب‌سازی تعلیم و تربیتی که فقط اسما یا من‌باب احترام لیبرال است، باید تاوان یابد.

اشتراوس معتقد است تربیت لیبرالی با روح انسان‌ها سروکار دارد لذا فایده‌ای برای ماشین‌ها ندارد. اگر به ماشین یا صنعت تبدیل شود دیگر قابل امتیاز از صنعت تفریحات الا از جهت درآمد و تبلیغ یا زرق و برق و فریبندگی نیست.

در نهایت او صراحتاً با جمله‌ای نظریه خود را تکمیل می‌کند و آن این که جامعه‌ای که توسط تعلیم و تربیت لیبرالی پرورده می‌شود؛ جامعه‌ای متوسط است که گوشش به صداهای کوتاه و یا اساساً سکوت عادت کرده است و طاقت شنیدن صداهای بلند را ندارد و حتی در برابر آن ناشنواست و یا به تعبیر دیگر، چشمان آنان به نورهایی ضعیف عادت کرده و طاقت انوار مشعشع را ندارد.

منابع استنادی:

Dewey, J. (1988) *Creative democracy: The task before us*. In J. Boydston (Ed.), *John Dewey: The later works, 1925-1953*, volume 14 (pp. 224-230). Carbondale: Southern Illinois University Press

Dewey, J. (1983). *Individuality, Equality, and Superiority*. Southern Illinois University Press.

Dewey, J. (1897). My Pedagogical creed. *School Journal*, 77-78 .

Guide, A. P. (n.d.). *On The History and Potential of Progressive Education*. Retrieved 2012, from A Progressive Living Field Guide: <http://www.progressiveliving.org>

Joachim Lüders and Ariane Wehner, Mittelhessen (1989)– eine Heimat für Juden? Das Schicksal der Familie Strauss aus Kirchhain (Central Hesse – a Homeland for Jews? The Fate of the Strauss Family from Kirchhain)

McBryde, D. (2012) (n.d.). *A short biography of Leo Strauss*. Retrieved 2012, from <http://members.tripod.com/Cato1/strauss-bio.htm>

Ravitch, D. (2000). *Left Back: A century of Failed School Reforms*. Simon & Schuster .

Robertson, N. (1998). "The Closing of the Early Modern Mind: Leo Strauss and Early Modern Political Thought" *Animus* 3 .

Santis, V. P. (2000). *The Shaping of modern America, 1877- 1920* (Third Edition ed.). Harlan Davidson.

Smith, S. B. (2006). *Reading Leo Strauss: Politics, Philosophy, Judaism*. University of Chicago Press.

Strauss, L. (1955), The Liberalism of Classical Political Philosophy, *The Review of Metaphysics*, Vol. 12, No. 3

Strauss, L. (1975). *Political Philosophy: Six Essays*. (H. Gilden, Ed.) Indianapolis: Bobbs-Merrill.

The Columbia Encyclopedia, S. E. (2001-2005). *Progressivism*.

Zuckert, C. H. (2006). *The Truth about Leo Strauss: Political Philosophy and American Democracy*. Chicago: The University of Chicago.